

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۲ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۶

قصائد

— ۸۲ —

در مدح شهزاده محمود

پیر فلک بین طفل سان، اشکش به سیما ریخته
شب خامه صنعت به کف، نقشی کشیده هرطرف
طاووس روز از روی کین، بر زاغ شب کرده کمین
در برکه مشرق سحر، فواره سیمین نگر
دست شب از گنج شفق، پُر کرده این سیمین طبق
تا یوسف دلجوی مهر، از چاه شب بنمود چهر
در بزم گردون کن نگه، کز روی بازی صبحگاه
هرگوشه نقاش قدر، انگیزته نقش دگر
شب‌بیز^۲ شب در زیر^۱ پی، صحرای عالم کرده طی
پستان صبحش در دهن، شیر مصفا ریخته
آب رز از زرین صدف، بر لوح غبرا ریخته
وز پنجه خور بر زمین، خورش به هرجا ریخته
زو قطره‌ها بین چون گهر، بر سقف امینا ریخته
بر نطع زنگار از شفق، یاقوت حمرا ریخته
اشک زلیخای سپهر، از چشم شهلا ریخته
در ساغر سیمین مه، خورشید صهبا ریخته
وز اختران افشان زر، بر طاق خضرا ریخته
کف از دهان چون ابر دی، بر کوه و صحرا ریخته

^۱ الف. سیما

شیراوژن^۲ زرین سلب^۳ افکنده از من بوالعجب
 بگشاده گردون کهن، دست سخا بر انجمن
 دوران^۴ به دست مهر و مه، از اختران هر صبحگاه
 شهزاده دارا حشم، دارای^۵ اسکندر هم
 شهزاده محمود آن، که مهر از عکس تاجش در سپهر
 آن ابردست و بحدل، کز دست و دل کرده خجل
 دستش چو ابر دُریشان، سرمایه دریا و کان
 از جود او وقت صلّه، دریا شده بی حوصله
 انعام عامش بی‌عدد، لطفش فزون از حصر و حد
 چون عدل را بالاش^۶ دهد، افلاک را نالش دهد
 گردون غلام درگهش، اقبال و دولت همرهش
 با بخت^۷ او گر همسری، جوید سپهر از داوری
 از نعل رخشش^۸ روز کین، کرده حذر^۹ گاو زمین
 زان باره گردون جسد، گردون فتاده در حسد
 آن تیغ جوهردار بین، در عرصه پیکار بین
 مانند دریا پیکرش، امواج دریا، در برش
 آن پرچم مشکین اثر، بر نیزه شهزاده بر
 آن ازدها؛ یعنی عَلم، هنگامه عرض^{۱۰} حَشم
 ای پیر و برنا سر به سر، از خوان لطف بهره ور
 باران نیسان کز کرم، شد در همه عالم، عَلم
 چتر تو آن عالی شجر، کان را بود دولت ثمر
 در پیش ایوانت فلک، بوسد زمین^{۱۱} کالامر لک
 ای عهدها قربان تو، عید جهان دوران تو

وز پهلوی سهراب شب، خون رستم آسا ریخته
 از درج مه عقد پرن، بر تاج جوزا ریخته
 بر افسر فرزند شه، دُرهای بیضا^{۱۲} ریخته
 اسکندری کز هر قدم، صد تاج در پا ریخته
 انوار جسته بس ز چهر، این نور بر ما ریخته
 آن نور را کز بعد ظل، انوار پیدا ریخته
 باران بخشش بر جهان، شرقا و غربا ریخته
 بل دانه های سنبله، از دست عذرا ریخته
 از حکم او کبر و حسد، بر کوه خارا ریخته
 مریخ را مالش دهد، کز جیب خونها ریخته
 خورشید و مه خاک رهش، در چشم بینا ریخته
 بینی ز چرخ چنبری، عقد ثریا ریخته
 وز هیبتش در ملک چین، بر خاک،^{۱۳} بتها ریخته
 وز بیم او قلبالاسد، از زهره، صفرا ریخته
 وان ابر آتشبار بین، آتش بر اعدا ریخته
 آن ماهیان جوهرش، بر روی دریا ریخته
 زلفی ست بر روی ظفر، از مشک سارا ریخته
 بر کوه قاف از تاب دم، پره های عُنقا ریخته
 ابر گفت باران زر، بر پیر و برنا ریخته
 بر درگاه جود تو کم، زابی که سقا ریخته
 اثمار^{۱۴} او طوبا اثر، بر اهل دنیا ریخته
 در مزرع جودت ملک، تخم تمنا ریخته
 بهر نثار جان تو، مه سیم و سیما ریخته

^۲ "شبدیز": در معنای "شیرنگ" و نام اسب "خسرو پرویز"

^۳ "پی" درینجا مخفف "پای" است

^۴ "شیراوژن": ترکیب دری و در معنای "شیرافکن"

^۵ "سلب": (به فتح تین) کلمه عربی و در معنای "جامه ماتم"

^۶ الف. حوران

^۷ "بیضاء": کلمه عربی و در معنای "سفید"؛ مؤنث "ابیض"

^۸ "هم": (به کسر اول) جمع "همت" و "اسکندر هم" یعنی آن که همت‌های اسکندر را دارد.

^۹ "بالش" درینجا در معنای "پرورش" است

^{۱۰} ب. تخت

^{۱۱} "رخش": اصلاً نام "اسب رستم زال" است و درینجا اتساعاً در معنای "اسب"

^{۱۲} "گاو زمین": مترتب بر افسانه های قدیم است، که می گفتند، زمین بر روی شاخ گاو قرار دارد!!!

^{۱۳} ب. تنها

^{۱۴} "هنگامه" درینجا در معنای "هنگام" به کار رفته است و "هنگامه عرض حشم"؛ یعنی "در هنگام رسم گذشت عسکری"

^{۱۵} "اثمار": (به فتح اول) کلمه عربی و جمع "ثمر"

^{۱۶} "کالامر لک": ترکیب عربی و در معنای "همان قسمی، که امر تو باشد" یا "همان قسمی، که ترا موافق افتد"

عید است و هرکس شادمان، بر تاج شه گوهرفشان گردون فشاند اختران، من شعر غرا ریخته
هر عید مریخ و زحل، بهر تو ای گردون محل خون از بر جدی^{۱۷} و حمل، قربانی آسا ریخته
در عالم کون و مکان بادا ترا فرمان روان چندان، که گردند اختران بر گرد غبرا^{۱۸*} ریخته
زیب از رُخت آفاق را، چون از خور این طباق را
تا بینی این نه طاق را، صُور از هم اجزا ریخته

^{۱۷} کلمه "جدی" که به کسر و تشدید "دال" است، برینجا باید ساکن و به تخفیف تلفظ گردد، تا وزن درست آید!!!
^{۱۸*} این مصراع در نسخه **اصل الف** چنین است (چندانکه گردون اختران در صحن غبرا ریخته)